

به تاریخ ۲۴ دلو ۱۳۰۳ در جراید زمزمه تازه‌ای پیدا شد.

روزنامه ایران در آن تاریخ مقاله‌ای داشت در زیر عنوان نتیجه وقایع چند دوزه که ما بعضی از قسمتهای آن را نقل می‌کنیم:

چندی بود که آقای رئیس‌الوزرا اظهار می‌داشتند که در طریق کار مواعی وجود دارد که ایشان نمی‌توانند مشکل تراشیهای آنها را تحمل نمایند و معتقد بودند که این وضعیات برای مملکت زیان‌آور است و باید کاملاً یکطرفی شده و تکلیف معین شود.

پس از این مذاکرات که غالباً با نمایندگان مجلس شورای ملی بعمل می‌آمد، روز پنج‌شنبه ۱۶ دلو (بهمن) به کمیسیونهای مجلس خبر دادند که آقای رئیس‌الوزرا عصر به مجلس تشریف می‌آورند و جداگانه به هر یک از فراکسیونها رفته و با آنها مذاکره می‌کنند که تکلیف قطعی معین شود. آن روز آقای رئیس‌الوزرا تشریف آورده و قرار شد از هر فراکسیونی سه نفر انتخاب شود و بوسیله آنها فراکسیونهای مجلس متفقاً تصمیمی اتخاذ نمایند و در نتیجه نمایندگان فراکسیونها به طریق ذیل معین شد:

فراکسیون قیام: عماد السلطنه، قائم مقام، سهام السلطان.

فراکسیون تجدد: تدین، امیراعلم، حاج ملک‌التجار.

فراکسیون آزادخواه: سلیمان میرزا، حاج سیدالمحققین، سردار مفتح.

فراکسیون اقلیت: بهبهانی، ملک‌الشعرا، قوام‌الدوله.

فراکسیون تکامل: شیخ‌الرئیس (افسر)، اجاق، حاج میرزا عبدالوهاب.

فراکسیون ملیون: شیروانی، افشار.

منفردین: مستوفی‌الممالک، ارباب کیخسرو.

روز یکشنبه گذشته، ۱۹ دلو، آقای رئیس‌الوزرا به مجلس تشریف

آورده و نمایندگان فراکسیونها را ملاقات و اظهار داشتند که

تحریکات و آنتریکهایی برعلیه من می‌شود که برخلاف مصالح عمومی

است و چون من می‌خواهم در حدود قانون کار کنم (?)، حل قضیه

را به نظر نمایندگان واگذار و لازم است تا روز پنجشنبه ۲۳ دلو (دیروز) تصمیم قطعی را اتخاذ نمایند.

در این چند روزه نمایندگان فراکسیونها جلسات متعددی تشکیل داده و مواد مختلفی برای حل قضیه در نظر گرفته و بالاخره پریشب در دو ماده ذیل از طرف نمایندگان فراکسیونها توافق نظر حاصل گردید. ماده اول—مجلس شورای ملی به موجب اصل ۱۰۴ و ۱۰۷ قانون اساسی سردار سپه را به فرماندهی کل قوای دفاعیه و امنیه منصوب می‌دارد که با اختیارات تامه انجام وظیفه نماید.

ماده دوم—فرمانده مزبور در حدود قوانین مملکتی مسئول مجلس شورای ملی خواهد بود.

ولی چون افراد (منفردین) بطور یک فراکسیون مرتب اقلیت تابع اکثریت نیست، در متن مواد مذکوره اظهاراتی نموده و تقاضای جرح و تعدیلهایی کرده‌اند—خلاصه در دو ماده فوق توافق نظر حاصل نشد—بالاخره نمایندگان فراکسیونها تصمیم گرفتند که بگذارند تمام افراد (منفردین) در یکی دو ماده نظریه جمعی اتخاذ نمایند که نمایندگان فراکسیونها نیز همان را امضا کنند.

دیروز از صبح جلسه نمایندگان فراکسیونها و تمام منفردین تشکیل و بالاخره هیأت منفردین که ۲۴ نفر هستند، ماده واحده ذیل را در نظر گرفته و همگی امضا کردند:

ماده واحده—مجلس شورای ملی با توجه به اصول ۴۸ و ۱۰۷ متمم قانون اساسی، آقای رضاخان سردار سپه را به ریاست کل قوای دفاعیه و تأمینیه نظامی مملکت (ژنرال‌سیسم) منصوب می‌دارد که با اختیارات کامله در حدود قانون اساسی و قوانین مملکتی با مسئولیت در مقابل مجلس شورای ملی انجام وظیفه نماید.

پس از آن که منفردین ماده واحده را امضا کردند، نمایندگان فراکسیونها نیز آن را امضا کرده مقارن دو ساعت بعد از ظهر برای آقای

رئیس الوزرا فرستادند.

ولی در این ماده توافق نظر حاصل نشده و مورد قبول نیافت و بالاخره ماده ذیل به نمایندگان فراکسیونها پیشنهاد شد:

ماده واحده—مجلس شورای ملی ریاست عالیۀ کسل قوای دفاعیه و تأمینیه مملکت را مخصوص آقای رضاخان سردار سپه شناخته که با اختیارات تامه در حدود قانون اساسی انجام وظیفه نماید و بدون تصویب مجلس شورای ملی سمت مزبور از ایشان سلب نمی‌تواند بشود.

عصر مجدداً قرار بود کمیسیون نمایندگان فراکسیونها تشکیل و ماده واحده فوق مطرح، ولی تا اوایل غروب خبرتشکیل آن به اداره نرسیده است.

آخرین خبر

یک ساعت از شب رفته، جلسه نمایندگان فراکسیونها مجدداً تشکیل گردید، در این دفعه از نمایندگان اقلیت هم، آقای بهبهانی و آقای ملک‌الشعرا، حضور بهم رسانیدند.

از منفردین هم در آنوقت تقریباً ۱۰ نفر حضور داشتند و آقای ارباب کیخسرو به سمت نمایندگی از طرف آنها داخل مذاکره گردید. بالاخره پس از مذاکرات زیاد همان ماده واحده اخیر که پیشنهاد شده بود به طریق ذیل اصلاح و از طرف عموم نمایندگان فراکسیونها امضا گردید. اینجا مقدمه و عین ماده واحده را نوشته سپس می‌نویسد:

بدین طریق بحران برطرف گردیده و نگرانیهایی که در اطراف قضایا موجود بود مرتفع شده است. اصولاً روز شنبه ماده واحده فوق باید جزو دستور مجلس شورایم ملی بوده و مطرح شود.

تفصیل مطلب:

شبى رئیس الوزرا به منزل مرحوم مدرس می‌روند و با ایشان بتفصیل صحبت

می کنند (واسطه این ملاقات و آشتی، تیمورتاش و داور و قوام الدوله بوده اند). ماهم که رفقای مرحوم مدرس بودیم از این مذاکرات و ملاقات بیخبریم.

مدرس نصیحت می کند و می گوید که از این اقدامات دست بردارید و همه صمیمانه دست بدست یکدیگر بدهیم و شاه را هم از فرنگ بخواهیم بیاید، و شما هم زمامدار باشید و این تشنجهها و کشمکشها را ترک گفته، واقعاً و از روی حقیقت کاری به اتفاق برای این مملکت انجام بدهیم.

رئیس الوزرا سوگند یاد می کند که من هیچ سوء قصدی ندارم و بعد از قضیه جمهوری صمیمانه جلو آمدم که با شما و شاه کار کنم. اما چه باید کرد که سوءظن شاه بقدری است که حد ندارد و در فرنگ نشسته و نمی آید و معلوم می شود به من اطمینان ندارد و هر ساعت یک تحریکی بر علیه من می کند، مثل قضیه خزعل و غیره. تقصیر من چیست؟

مدرس می فهماند که عملیات ایشان تند بوده و حق دارند از او ظنن باشند. بالاخره رئیس الوزرا می گوید: من بقدری جلو رفته ام که دیگر نمی توانم به عقب برگردم. مدرس اطمینان می دهد که از هر جای ضرر برگردد، منفعت است و قول می دهد که اگر سردار سپه در بازگشت شاه صمیمیت بخرج دهد و دست از بعضی هتاکیها و تحریکات بردارد، مدرس با ایشان صمیمانه همکاری کند؛ و نیز درباره دکتر میلیسیو و حفظ و نگاهداری او نیز عهد و پیمان رفت و مدرس مدلل داشت که هرگاه سردار سپه صمیمانه پیش آید و دست از مضادت با شاه و فکر تغییر اوضاع بردارد، افکار عمومی بسوی او متوجه خواهد شد و تمام مقاصد او که ریاست و قدرت و اصلاحات عمومی باشد بعمل خواهد آمد و مردم از روی واقع برای ایشان جشن خواهند گرفت و بر وجهه و حیثیت شخص سردار سپه هم افزوده خواهد شد و هیچ نگرانی در کار نخواهد بود.

رئیس الوزرا می گوید شما شخصاً راست می گوید ولی من به شاه و برادرش و سایر رجال دربار و شاهزادگان نمی توانم اعتماد داشته باشم و هرگاه یک قدم عقب بروم، عقب عقب مرا از کار بیرون خواهند کرد؛ و می رود در کنار باغچه، بوته یا نهال کوچکی را بدست می گیرد و می گوید اگر مرا بوسیله قانون معینی تقویت

نکنید، ممکن است مثل این بوته یکمرتبه مرا گرفته از جا بکند و بوته رامی کند!
مدرس می گوید چه می خواهی؟

می گوید: باید مجلس به موجب قانون سمتی از برای من تعیین کند، که همان قسم که شاه و برادرش صاحب سمت معین قانونی می باشند، من هم به موجب قانون عنوان و سمت خاصی دارا باشم.

و بعد ریاست عالیہ کل قوای دفاعیہ را پیشنهاد می کند و می گوید مجلس مرا به این سمت نامزد کند.

مدرس معلوم نیست چه می گوید و ما اطلاع نیافتیم و این مقدمات را هم بعد از این مطلع شدیم.

شاید با دیگران از منفردین هم همین بازی و شعبده را راه انداخته بود و ما بی خبر بودیم. شکی نیست که صمیمیتی در این عنوان و پیشنهاد نداشته است، ولی بنظر می رسد که مرحوم مدرس و منفردین وطن خواه مثل مرحوم مستوفی و مشیرالدوله باور کرده بودند. هرچه بود، مرحوم مدرس مرا یا همه رفقا را از این مذاکرات بی خبر گذاشت.

یک روز گفتند که رئیس الوزرا به مجلس می آید و مطالبی دارد که باید با فراکسیونها صحبت کند و همانطور که در سر مقاله ایران خواندید، از هر فراکسیون چند نفر معین شدند که بروند ببینند آقا چه می فرمایند.

جلسه تشکیل شد. سردار سپه وارد شد، نشست و درحالی که دهان ایشان خشک شده و با زبان لب را ترمی کرد (این عادت شاه سابق بود) با لحن آرام و صدای پست و کلمات مقطع و شمردہ اظهار داشت که:

شاه و ولیعهد نمی گذارند من کارکنم و من اطمینان به حضرات ندارم، و می ترسم که خدمات و اصلاحاتی که کرده ام بباد رود. مجلس باید به این کار رسیدگی کند و تکلیف مرا با دو برادر معین کند.

این نطق مفصل بود و ما روح و هسته حقیقی آن را نوشتیم؛ و نیز باید گفت که در آن روز صحبت از ماده واحده در کار نبود، یا اگر چنانکه در روزنامه ایران نوشته شده، بین نمایندگان اکثریت مسبوق بوده است، در فراکسیون ما

همانطور که اشاره شد اطلاعی از این تقاضا در میان نبود. پس از ختم این نطق تقاضا کرد که نمایندگان بفوریت — در همان حدی که در روزنامه نوشته شده بود — در این بیانات مطالعه کرده نتیجه را اطلاع بدهند، و الا ایشان نمی‌توانند با این صورت خدمات خود را ادامه بدهند!

جلسه ۲۵ دلو

از این نطق و تهدیدی که کرد و گفت «بایستی تا وقت معین تکلیف مرا معین کنید» پیدا بود که به زعمای مجلس اطمینان دارد، و همانطور که اشاره کردیم قبلاً بالیدرها مطلب را از خود کرده است.

گفتم که من از مذاکرات رئیس‌الوزرا با مدرس هنوز اطلاعی نداشتم — هنوز هم نمی‌دانم که مدرس در موضوع ماده واحده چه قولی به ایشان داده بود — هرچه بود، در آن جلسه از طرف نمایندگان چیزی گفته نشد.

در جلسات بعد من و بهبهانی حاضر نشدیم.

در آخرین جلسه شب ۲۴ دلو که جمعی از منفردین مثل مرحوم مشیرالدوله نیز حضور داشتند، من و آقای بهبهانی در جلسه نمایندگان فراکسیونها حاضر شدیم. نمایندگان اکثریت موافق بودند. نمایندگان منفردین با احتیاط زیاد و غالباً با سکوت رفتار می‌کردند. من از طرف رفقا صحبت مفصل کردم که خلاصه‌اش این بود که گفتم:

شاه و ولیعهد مسئولیت محدود و معینی دارند و در برابر قانون اساسی مورد مؤاخذه نمی‌توانند قرار گیرند و عملی که مستلزم مؤاخذة قانونی باشد تا کنون از آنها دیده و شنیده نشده است، مع ذلک رئیس‌الوزرا از آنان شاکی است. پس معلوم می‌شود این شکایت یک‌نوع شکایت خصوصی است، چه اگر شکایت قانونی بود، بایستی مواد آن معین شده باشد و چون صرفاً بطور کلی شکایتی شده است، معلوم است که شخصی است، و شاید طرف هم خود را محق بداند که از آقای رئیس‌الوزرا در همین حدود شکایت کند. بهر صورت آقای سردار سپه مدعی هستند

و شاه و برادرش مدعی علیه، و باید دید که مدعی به چیست، و چه شکایتی است. خوبست ایشان عوض این شکایت کلی و سربسته، توضیح بیشتری بدهند و معلوم کنند که چه اعتراضی به حضرات دارند. بدیهی است ما حاضریم همه قسم ارفاق و رعایت جانب از رئیس دولتی که موجد امنیت و اصلاحات چندی شده است بنماییم، لیکن به اینطور سربسته و گنگ نمی شود حرفی زد و رأیی داد.

آقای بهبهانی نیز با این استدلال بنده موافقت کردند.

در این حین که پاسی از شب گذشته بود، پیاسی از طرف آقای مدرس به ما رسید که مطلب حل شده است و باقی رفقا با ماده واحده‌ای که در خارج تنظیم گردیده است، موافقت نموده‌اند، شما هم موافقت کنید. این پیام توسط مرحوم تیمورتاش که از خانه مدرس آمده بود، به ما داده شد و ما تسلیم شدیم و قضیه همانطور که در سرمقاله ایران نوشته شده بود، ختم شد و به قول آقای رهنما «بدین طریق بحران برطرف گردید و نگرانیهایی که در اطراف قضایا موجود بود مرتفع شد»!

گمان دارم که در این وجه حل ولیعهد را زودتر از باقی رفقای ما حاضر کرده بودند و شاید این نخستین قدم فریفتن محمدحسن میرزا بوده است. چه در همان اوقات بود که داور داخل سیاست شده و با تیمور و فیروز که با کمال استادی مشغول خدمتگزاری به رئیس الوزرا بودند، همکاری شده بود. روزی داور به من گفت: چه عیب دارد احمدشاه مستعفی یا خلع شود و محمدحسن میرزا که جوانی محبوب می باشد شاه شود و قضیه بهمین جا ختم گردد، زیرا از انصاف نباید بگذریم که دیگر شاه و سردار سپه نمی توانند با هم کار کنند و سردار سپه بقدری در قضیه جمهوری تند رفته که جای چون و چرا و عذرخواهی برایش نمانده است و محال است با بودن او در سرکار، شاه به ایران برگردد و به او اعتماد کند؛ و سردار سپه را هم حیف است از کار برکنار کرد و زورمان هم نمی رسد، لذا تنها وجه حلی که باقی است همین است که ولیعهد شاه شود.

بدین سمت برقرار گردید.

تشکر رئیس دولت

در جلسه ۱۲۸، به تاریخ ۲۸ دلو ۱۳۰۳، رئیس الوزرا به مجلس آمده، از عطیه و قدردانی نمایندگان تشکر کرد و چنین گفت:

در نتیجه حسن ظن و احساسات صمیمانه که از طرف عموم آقایان نمایندگان محترم نسبت به بنده مبذول شده بود، تشکرات خود را تقدیم می‌دارم و چون تصور نمی‌کنم که دیگر برای پیشرفت امور و بذل مساعی مانع و رادعی موجود باشد. موقع را مغتنم شمرده، خاطر آقایان نمایندگان محترم را مستحضر می‌دارم که نیات و مقاصد بنده از بدو امر در تمام دوره زمامداری خود همیشه متوجه اصلاح قضایای مملکتی بوده و هیچوقت راضی نشده‌ام که نظریات شخصی را ضمیمه مصالح نوع نمایم (نمایندگان: صحیح است).

زائد می‌دانم از این که در این موقع وارد گزارشات و جزئیات امر بشوم، زیرا نتایج عملیات من، هرچه بوده و هرچه شده، همه را آقایان نمایندگان محترم و عامه اهالی مسبوق می‌باشند (نمایندگان: صحیح است). عجالاً سرور از این هستم که با مراجعه به سیر تکاملی و تدریجی و در پایان صدمات و خرابیهای سابقه، بالاخره مملکت دوره اول ترقی خود را که عبارت از تهیه امنیت و آسایش و حفظ حدود و جوانب بود طی کرد (صحیح است). اکنون موقع آن رسیده است که وارد در مرحله ثانوی شده، آنچه را که مربوط به اساس اقتصادیات و بسط راهها و نشر معارف و ترویج مکارم اخلاقی است تعقیب نمایم (صحیح است).

ورود در این مرحله و انجام این مقصود مهم زیاده از یک سال است که خاطر بنده را بخود مشغول داشته و فوق العاده متأسفم که در مدت

یک سال انعقاد مجلس شورای ملی و این فرصت طبیعی مجال آن پیدا نشد که کارکنان دولت و نمایندگان ملت با وحدت فکر تعاطی عقیده کرده، قدمهای سریعی که لازم است، برای وصول به مقصود بردارند. بنده امیدوارم که در این موقع دولت بتواند با استفاده از وحدت نظر مجلس و کمک‌های فکری نمایندگان محترم وارد در مراحل سعی و عمل گردد (نمایندگان: انشاءالله) و بالاخره در خاتمه دادن به این فقر اقتصادی و اوضاع صحی و نیز در بسط خطوط و تعمیم معارف و نشر آن مخصوصاً در بعضی از سرحدات کسب موفقیت نماید (نمایندگان: انشاءالله).

برای تثبیت این نظریه تقاضا و پیشنهاد خواهم کرد که از مجلس مقدس و آقایان نمایندگان محترم یک کمیسیون دوازده نفری تشکیل گردد تا دولت نظریات و مطالعات خود را با امداد فکری کمیسیون مزبور تقدیم مجلس شورای ملی نموده و در پیشرفت امور و حل قضایا موفقیت حاصل شود.

به این لحاظ امید کامل دارم که با خواست خداوند وقفه‌های گذشته در ظرف این یکسالی که به اختتام دوره پنجم باقی مانده جبران گردد و در تاریخ آتی مملکت علایم و آثاری از این دوره به یادگار بماند (نمایندگان: انشاءالله). در خاتمه لازم است خاطر آقایان نمایندگان محترم را مستحضر دارم که اقداماتی برای مراجعت اعلیحضرت در این مدت بعمل آمده است، از قبیل تلگرافات و وسائل دیگری از این قبیل، و نیامده‌اند؛ اخیراً هم اقداماتی می‌شود که اعلیحضرت زودتر از این مسافرت دور مراجعت نمایند.

بعد از نطق آقای رئیس‌السوزرا فقط یک نفر از اعضای اکثریت جوابی به تشکر ایشان داد و دوباره مجلس به کار خود مشغول گردید.

گرم فعالیت

رئیس الوزرا بعد از اطمینان به مقام و سمت تازه‌ای که مجلس شورای ملی ایران به اتفاق، از اکثریت و اقلیت و منفرد، به ایشان اعطا کرده بود، گرم فعالیت گردید.

امنیتی که ایرانیان سالیان دراز بود عطش شدید به آن را در روح خود احساس می کردند، مثل ابر بهاری بر فضای ایران خیمه زد؛ و تیپ‌های سرباز مانند ورق گنجفه پشت در پشت از کارخانه فعالیت و شوق این مرد خستگی ناپذیر و این اعجوبه عصر خود، بیرون آمده، به اطراف و اکناف گسیل می شد.

آه! اگر ده نفر صاحب منصب درس خوانده و درستکار و جوانمرد از آسمان بزیر آمده، به انجام دادن آرزوهای آن روزی سردار سپه که در عالم خود بی نظیر بود، کمر بسته بودند، چه می شد؟

آه! اگر نامردانی بیسواد و پست فطرت و دروغگو با لباس شریف و بزرگوار «نظام»، در دور و بر سردار سپه از دور و نزدیک سبز نشده بودند، چه عالمی داشتیم! بیاد دارم روزی در همان تابستان سال ۱۳۰۴، در خدمت رئیس الوزرا بودم. یکی از این صاحب منصبان از سفر... بازگشته بود و شرح خدمات خود و شرارت رعایای ایالت مذکور و صفت آب و خاک و استعداد زراعتی آنجا را بعرض می رسانید. او با بیانی مصنوعی، با شیادی وافر و زیر و بم گزافه و اغراق از واجب القتل بودن همه رؤسا و سران اشرار (به قول او) و از منحصر بودن مشارالیه در فعالیت و زبردستی گفت و گفت و گفت! الفاظ مغلوط از دهان این ناجوانمرد خونخوار با برق تزویر و ریا که از چشمان او می درخشید، ترکیب گردیده فضای اتاق کوچک دست چپ (معروف به اتاق تیمورتاش) را به دوزخ تبدیل ساخته بود. ولی این مرد و گزارش گزاف و دروغ او که سرتاسر مقرون به مذمت مردم و القاء عداوت میانه رئیس الوزرا و ملت بود، در نظر رئیسی که همه امیدش به او و شش نفر امثال او بود، مانند نوازنده گرم پنجه و نغمه روحبخش ارغنون جلوه می کرد!

چه می توانست بکند؟ کسی غیر از اینها نداشت. همین مردم و مشتی رفقای او بودند که به حکم انس و آشنایی و پشت هم اندازی امروز دست راست و قوای

فعاله سردار سپه محسوب می شدند!

اینها بودند که می گفتند میرزاهای سیویل و آخوند و ملا و چرسی بنگیها و رشگماسبیها با شما و ما دشمنند و روزی سعادت به شما و این کشور روی خواهد آورد که تمام وزرا و حکام از جنس نظامی بیایند روی کار و این منافقها بروند لای دست مشکی!

حتی بعضی از این بزرگواران بدون سابقه، خود را در دستگاه سردار سپه چپانده بودند.

باز بیاد دارم روزی از غرض ورزیها و مضادت و لجاج رئیس شهربانی وقت نزد ایشان شکایت کردم و گفتم این شخص با من از زمان کابینه وثوق الدوله غرض دارد و تیمورتاش وزیر دربار هم شاهد است.

این مرد در آن زمان معاون باطالیون ژاندارمری دماوند بود، در سر انتخابات دماوند با رفقای حزبی ما طرف شد، زیرا دولت آقای «ص.» را نامزد کرده بود و ما می خواستیم «ح.ب.» از آنجا و کیل شود. اعلامیه ای در تمجید و تبلیغ نامزد خودمان چاپ کردیم و توسط آقای حسنعلی بدر به دماوند فرستادیم. این شخص حسنعلی بدر را نرسیده به قصبه دماوند دستگیر کرد و توقیف نمود و اوراق را هم گرفته پاره کرد؛ و در انجمن نظار بارئیس انجمن طرف شد وسیلی به او زد، و بالاخره در انتخابات بدون حق دخالت کرد!

من در روزنامه ایران این عمل را با توییح و ملامت بسیار نشر دادم. دولت که نمی خواست تا این حد در انتخابات مداخله کرده باشد، این معاون باطالیون ژاندارم را معزول کرد و به تهران احضار نمود و قضیه انتخابات دماوند هم گذشته بود. مرحوم تیمورتاش بعدها در مجلس بمناسبتی از این مأمور دیوانه و جسور و طرز رفتار او با مردم و مداخلات او در انتخابات سخن گفت.

این ناجوانمرد از آن تاریخ در عین گمنامی به ضدیت من و تیمورتاش گوش خواباند ولی چون مردی گمنام بود و بیش از رتبه «سلطانی» نداشت، نتوانست از من انتقام بگیرد، تا روزی در قصر رئیس الوزرا دیدم که ایشان را جناب سرهنگ... نام می برند و به او تملق می گویند، ولی من باز هم درست تشخیص ندادم که او